



حضور پرشور مردم تبریز در راهپیمایی ۱۳ آبان؛ حماسه‌ای میان نسل‌ها

راهپیمایی ۱۳ آبان در تبریز با حضور گسترده مردم برگزار می‌شود؛ نسلی تازه در کنار یادگاران انقلاب، فریاد استقلال و عزت را از میدان ساعت تا مصلی طنین‌انداز می‌کنند.

راهپیمایی ۱۳ آبان در تبریز با حضور گسترده مردم برگزار می‌شود؛ نسلی تازه در کنار یادگاران انقلاب، فریاد استقلال و عزت را از میدان ساعت تا مصلی طنین‌انداز می‌کنند.

خبرگزاری مهر، گروه استان‌ها؛ صبح تبریز بوی پاییز می‌دهد؛ بوی باران نیمه تمام شب گذشته، بوی اسپند و آدم‌هایی که از هر گوشه شهر روانه میدان ساعت می‌شوند. ساعت هنوز یازده نشده، اما خیابان امام (ره) مملو از جمعیت است. صدای مرگ بر آمریکا از سمت مدارس می‌پیچد، دانش‌آموزان با یونیفرم‌های آبی و خاکستری، پرچم‌های سه‌رنگ را بالا گرفته‌اند و لب‌خند می‌زنند. پیرمردی کنار میدان ایستاده و زیر لب می‌گوید: تبریز همیشه جلوتر از زمان خودش راه می‌افتد. باد سردی از سمت ارک می‌وزد، پرچم بزرگی در هوا می‌رقصد و صدای سرود «ای ایران» از بلندگوها خیابان را پر کرده است.

من میان جمعیت ایستاده‌ام، دفتر کوچکی در دست، دوربین روی گردن، و چشمانم به ازدحام چهره‌ها دوخته شده. زن جوانی، کودکش را روی دوش گرفته، پسرک پرچم ایران را با دندان گرفته تا باد نبردش. پسر می‌خندد و زن می‌گوید: «اجازه بده بالا بماند، باید یاد بگیرد که پرچم یعنی غیرت.» چند قدم آن طرف‌تر، دانش‌آموزان دبیرستانی شعار می‌دهند: «ما ملت امامیم، از آمریکا بیزاریم.» صدایشان هماهنگ است، گویی تمرین نکرده‌اند اما با دلشان فریاد می‌زنند.

حضور پرشور مردم تبریز در راهپیمایی ۱۳ آبان؛ حماسه‌ای میان نسل‌ها

از میدان ساعت تا مصلی؛ راهی از دل تاریخ

در میان شعارها، پسرکی ده، دوازده ساله با شال سبزی به گردن جلو می‌آید. نامش یونس است. می‌گوید از مدرسه شهید مطهری آمده‌اند. از او می‌پرسم می‌دانی ۱۳ آبان یعنی چه؟ مکث می‌کند، بعد با صدایی که از هیجان می‌لرزد می‌گوید: انگار آن روز دانش‌آموزان مقابل ظلم ایستادند؛ ما هم باید مثل آنها باشیم! لب‌خند می‌زنم و نگاهش می‌کنم؛ چشمانش برق دارد، برق نسلی که شاید تاریخ را حفظ نباشد اما روحش را حس می‌کند.

جمعیت آرام آرام به سمت مصلای اعظم امام خمینی (ره) حرکت می‌کند. خیابان امام پر از پلاکاردهایی است که دانش‌آموزان و دانشجویان در دست دارند. روی یکی نوشته: «استکبار جهانی رو سیاه می‌کنیم با وحدت مان»، روی دیگری: «نسل نودی، ادامه دهنده راه شهدا». صدای همه‌همه بالا می‌گیرد. از پشت جمعیت صدای دایره‌زنگی گروهی از دختران دبیرستانی شنیده می‌شود که سرود «ای شهید» را می‌خوانند. یکی از آن‌ها، دختری با عینک و لهجه غلیظ آذری، به خبرنگار مهر می‌گوید: اسم من الناز است، کلاس نهم هستم. ما آمده‌ایم تا بگویم هنوز همان غیرت تبریزی زنده است. ما اجازه نمی‌دهیم خون شهدا فراموش شود. لحنش جدی است، مثل دختری که باور دارد در تاریخ نقش دارد.

حضور پرشور مردم تبریز در راهپیمایی ۱۳ آبان؛ حماسه‌ای میان نسل‌ها

پیران بازار و خاطره انقلاب

به سمت پیاده‌رو می‌روم، جمعی از بازاریان قدیمی ایستاده‌اند. پیرمردی با پالتوی خاکستری، خودش را حاج اسماعیل معرفی می‌کند، مغازه دار بازار کفاشان می‌گوید: من ۵۸ ساله‌ام، آن روزی که دانشجویان سفارت آمریکا را گرفتند، تازه شاگرد بازار بودم. یاد دارم تبریز همان روز پر از شور بود. امروز نگاه کن! بچه‌ها، نوه‌های ما، آمده‌اند. یعنی این مسیر هنوز ادامه دارد، دستش را بالا می‌برد و پرچم کوچکی را تکان می‌دهد.

صدای گوینده از بلندگو می‌پیچد، از مردم می‌خواهد مسیر را به سمت مصلی ادامه دهند. باد سردتر شده اما گرمای شعارها کم نمی‌شود. مادری میان جمعیت صلوات می‌فرستد. پسر کوچکش روی شانه‌های پدر فریاد می‌زند: «مرگ بر آمریکا!» پدرش می‌خندد و می‌گوید: «یاد گرفتی؟!» و بچه با جدیت سرش را تکان می‌دهد.

میان جمعیت، پیرمردی را می بینم که عصا در دست دارد و آرام راه می رود. کنارش می روم. خودش را آقا رحیم معرفی می کند، بازنشسته آموزش و پرورش. می گوید: من آن روز ۱۳ آبان ۵۷ را به یاد دارم، آو موقع معلم بودم، دانش آموزانم در تبریز هم اعتراض کرده بودند. حالا می بینم که نسل جدید هم با همین دل می آید. یعنی ریشه ها خشک نشده است، صدایش آرام است، اما محکم.

در گوشه ای، گروهی از دانشجویان دانشگاه تبریز بنری بزرگ به دست دارند: دانشجو بیدار است، از استکبار بیزار است. یکی از آن ها، جوانی به نام امیررضا، رشته مهندسی مکانیک، به خبرنگار مهر می گوید: ما از نسل دهه هشتادی ها هستیم. شاید خیلی از ما فضای انقلاب و جنگ را ندیدیم، ولی ما در فضای رسانه ای بزرگ شده ایم. امروز اینجا بودن یعنی نشان دادن اینکه هنوز استقلال برای ما ارزش دارد، نه شعار. دوست کناری او اضافه می کند: وقتی دنیا از فرهنگ خودش دفاع می کند، ما چرا نکنیم؟ ۱۳ آبان یعنی همان روح دفاع، فقط با زبان امروز.

حضور پرشور مردم تبریز در راهپیمایی ۱۳ آبان؛ حماسه ای میان نسل ها

مادر شهید و نگاه به آسمان

صدای همههمه جمعیت لحظه ای قطع می شود. از سمت میدان، گروهی از نوجوانان با لباس های متحدالشکل می رسند، سرود «خمینی ای امام» را می خوانند. مردم دست می زنند، برخی اشک می ریزند. خانمی با چادر گلدار، که خودش را مادر شهید معرفی می کند، آرام می گوید: پسر من بیست سال پیش شهید شد. ولی وقتی این بچه ها را می بینم، انگار همان روز برگشته است. این کودکان امید آینده هستند. دستش را روی سینه می گذارد و به آسمان نگاه می کند.

حواشی دل انگیز و صحنه های مردمی

در حاشیه مسیر، غرفه هایی برپا شده است. یکی از آن ها عکس های شهدای دانش آموز تبریز را نمایش می دهد؛ قاب های کوچک روی میزهای سفید، شمع هایی روشن، و یادداشت هایی که مردم می نویسند. پیرزنی روی برگه ای نوشته: به یاد نوه ام که آرزوی دیدن آزادی قدس را داشت. چند قدم آن طرف تر، گروهی از دانش آموزان در حال نقاشی اند. روی کاغذهای بزرگ می کشند: پرچم ایران، دست هایی گره خورده، و نوشته ای به خط کودکان: ما کوچکیم، ولی با دل بزرگ ایستاده ایم.

پسرکی از کنارم رد می شود و اسپند دود می کند. پیرزنی از او چای می گیرد، لیخنند می زند و می گوید: «خدا خیرت بدهد، هوا سرد است. مغازه داری در را باز کرده و برای مردم شیر داغ آورده. صدای اذان ظهر از مصلاهی اعظم به گوش می رسد و جمعیت به آرامی به آن سو می رود.

در میانه مسیر، صدای شعار «این همه لشکر آمده، به عشق رهبر آمده» بلند می شود. چند دانش آموز دبیرستانی شعار را آغاز می کنند و در چند ثانیه، همه جمعیت همراه می شوند. صدای هزاران نفر یکی می شود. از بالای ساختمان ها، پرچم ها در باد می لرزند، صدای طبل ها به صدا درمی آید.

در گوشه خیابان، مأموران پلیس با لیخنند نظم مسیر را کنترل می کنند. کودکی که گم شده بود، با کمک نیروهای بسیج به خانواده اش بازمی گردد، مادرش اشک شوق می ریزد. دختر نوجوانی با صدای بلند سرود می خواند، جمعی از مردم او را تشویق می کنند. چند دانش آموز روی پلاکاردی نوشته اند: ما دهه نودی ها، وارث غیرت تبریزیم.

در کنار مصلی، غرفه ای برای نقاشی بچه ها برپاست، دیگری عکس یادگاری با ماکت پرچم ایران می گیرد. جوانی با لباس روحانیت، در میان جمعیت سرود می خواند و مردم با او همراهی می کنند. صدای دف و دایره زنگی فضا را پر کرده.

پایان راه و آغاز معنا

در میان این همه شلوغی، باز صدای پیرمردی به گوش می رسد که آرام می گوید: «بین پسر، این ملت هنوز بیدار است. ممکن است که خسته باشد، اما تسلیم نمی شود، لیخنند می زند و عصایش را به زمین می زند.

راهپیمایی آرام آرام به پایان می رسد، اما صحنه ها ماندگارند. کودکی که پرچمش را با دندان گرفته بود، هنوز در ذهنم است.

پیرزنی که دعا می کرد، مادر شهیدی که با چشمان اشکبار لبخند می زد، دانشجویی که گفت استقلال شعار نیست، بلکه ایمان است.

وقتی از میان جمعیت بیرون می آیم، صدای شعارها هنوز در گوشم می پیچد. باد، کاغذی را از زمین بلند می کند؛ رویش نوشته: «۱۳ آبان، روزی برای ایستادن.» به آسمان نگاه می کنم، آفتاب کم جان تبریز روی پرچم ها می تابد. شهر هنوز می جوشد. مردمی که آمده اند، می دانند راهی که از ۱۳ آبان شروع شد، هنوز ادامه دارد؛ راهی از قلب مدرسه ها تا کوچه های تبریز، از ایمان تا آینده.

و در دل این شهر، که همیشه پیشرو بوده، ۱۳ آبان فقط یاد گذشته نیست، بازگویی ایمان است، حماسه ای زنده در خیابان هایی که هنوز صدای فریاد «استقلال، آزادی» در آنها می پیچد.